

دختران خیابان انقلاب و پوپولیسم سیاسی (مقاله سوم)

(برگرفته از گاه‌نامه، نشریه زنان، شماره‌ی 94، یونی 2019)

نوشین احمدی خراسانی



در دو مقاله‌ی پیشین در رابطه با شناخت حرکت نوپدید «دختران خیابان انقلاب»، تلاش کردم به تاثیر نیرومند فضای مجازی، گسترش موبایل، شبکه‌های اجتماعی و... بر زیست اجتماعی‌مان بپردازم. در مقاله‌ی اول تاثیر فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی مثل تلگرام، توئیتر، و... را بر ظهور کنشگری جدید اجتماعی جست‌وجو کرده‌ام (1) و در مقاله‌ی دوم، سعیم این بود که تاثیر شبکه‌های اجتماعی مثل اینستاگرام و پدیده‌ی «سلفی» را بر افزایش حساسیت و توجه نسبت به بدن، ظاهر و پوشش، بررسی کنم و بگویم که چه گونه این تاثیرها سبب شده‌اند که بستر و فضایی در ایران شکل بگیرد که حجاب اجباری در میان بخشی از نسل جدید زنان علاوه بر این‌که نقض حق اولیه و انسانی‌شان محسوب می‌شود، ابعاد «هویتی» نیز بیابد و در نهایت به افزایش محوریت بحث حجاب برای نسل جدید بیانجامد. (2) در آن مقاله نه به «دلایل» شکل‌گیری حرکت دختران خیابان انقلاب، بلکه به «بستر عینی» و کانتکستی که این حرکت در آن هستی گرفت، پرداخته‌ام (3) و در نهایت هم این پرسش را مطرح کردم که چه گونه است که خیل پر شمار دختران جوانی که در زنده‌گی روزمره‌شان با تحمیل حجاب مقابله می‌کنند و بابت آن نیز هر روز ده‌ها نفرشان توسط گشت ارشاد، توبیخ، جریمه و دست‌گیر می‌شوند (دست‌گیری غیرسیاسی)، ولی حاضر نشدند دست‌گیری به عنوان «دختر خیابان انقلاب» را (دست‌گیری سیاسی را) بپذیرند و به شکلی گسترده به این حرکت بپیوندند و آن را از یک حرکت به اصطلاح «نمادین»، به یک حرکت گسترده ارتقا دهند؟ و این که به چه دلایلی حرکت دختران خیابان انقلاب که یک گام رادیکال رو به جلو و در جهت تحقق خواسته‌ی مشروع «حق انتخاب پوشش» بود، در این بستر، عقب نشست و دوباره اعتراض‌ها به حجاب اجباری به همان فازهای قبلی غیررادیکال بازگشت. البته در آن دو مقاله، در حد بضاعت‌ام،

تلاش کردم که فارغ از ارزش‌گذاری و گرایش شخصی‌ام، صرفن به تشریح آن چه در جامعه می‌گذرد بپردازم تا بتوان به شناخت بهتری از ظرفیت‌های جامعه مدنی دست یافت و حرکت‌های آینده و انتظارات‌مان را نسبت به این ظرفیت‌ها تنظیم کرد. اما آن نکته‌ای که اتفاق در هر دوی مقاله‌ها به طور مستقیم به آن اشاره کرده‌ام «خطر سیاسی‌کردن» این حرکت‌های جدید اجتماعی است. به همین سبب در سومین مطلب - مقاله‌ی حاضر - تلاش می‌کنم به توضیح بیشتر این مساله بپردازم و نشان دهم که سیاسی‌کردن این کنش‌های نوین اجتماعی، می‌تواند مشکلات متعددی را به وجود آورد.

خطر سیاسی‌کردن کنش‌های نوین اجتماعی

به دلیل ایدئولوژیک بودن ساخت حاکمیت در جامعه ما، از درخواست مشروع زنان برای حق انتخاب پوشش گرفته تا مطالبه‌ی حقا به توسط کشاورزان، و نیز درخواست کارگران برای دریافت دست‌مزد معوقه‌شان، به موضوعی سیاسی تبدیل می‌شود. اما منظورم از «سیاسی‌کردن» حرکت‌های مدنی (هم‌چون حرکت دختران خیابان انقلاب)، تحمیل آن نوع گفتمان سیاسی است که این حرکت‌های نوین مدنی را به عنوان «پرچمی انقلابی و بدیل برای تغییرات بزرگ مقیاس» در دست این یا آن گروه سیاسی، جا می‌زند. چنین گفتمان‌سازی سیاسی (پرچم‌سازی) از حرکت‌های نوین اجتماعی به منظور پیروزی بر رقیب سیاسی (یعنی به نفع این گروه سیاسی و تخریب آن گروه سیاسی دیگر)، علاوه بر آن که سبب می‌شود این حرکت‌ها ضربه‌پذیرتر شده، از گسترش باز مانده و گرفتار ریزش نیرو شوند، مشکلات دیگری را نیز در پی دارد از جمله آن که: کنش‌گران منفرد در حرکت‌های بدون میانجی (بدون میانجی‌تشکل و نهادی خاص برای پیوستن به آن)، دارای انگیزه‌های گوناگون و جهت‌گیری‌های مختلف سیاسی هستند که تحمیل یک گفتمان خاص سیاسی بر آن‌ها، خواه ناخواه چنین تنوع و تکثری را از بین می‌برد. کنش‌گران آن نیز از آن جایی که منفرد هستند، ابزار، امکان و توانایی لازم برای آن‌که سخن‌گوی خود باشند ندارند، در نتیجه فقط آن کنش‌گرانی می‌توانند «صدا» پیدا کنند که با جهت خاص سیاسی تحمیلی بر این حرکت‌ها، هم‌راستا باشند. (4)

از سوی دیگر حرکت‌های مدنی کلاسیک و تشکیلاتی، معمولن نقشه‌ی راه و برنامه‌ی عمل «پیشینی» داشتند یعنی ابتدا برنامه‌ی عمل (پلاتفرم) تدارک دیده می‌شد و سپس با توجه به پلاتفرم اعلام‌شده، افراد به آن می‌پیوستند، ولی در این نوع کنش‌گری جدید فردمحورانه، ابتدا حرکت صورت می‌گیرد و بعد با پلاتفرم‌های «پسینی» همراه می‌شود. یعنی بعد

از انجام حرکت، هر کس یا هر گروه می‌تواند با توجه به دیدگاه خود، برایش نام و پلافرم ترسیم کند. این موقعیت خاص باعث می‌گردد که این پلافرم‌ها اگر با گفتمان خاص سیاسی همراه گردند نه تنها باعث ضربه‌پذیری و عدم گسترش آن حرکت می‌شوند بلکه مخدوش‌کردن روی‌کردهای متنوع کنشگران‌اش را نیز در پی دارد که طبعاً چنین کاری اساساً مسوولانه، اخلاقی و منصفانه نیست.

عوام‌گرایی (پوپولیسم): تکثرستیزی/ روشن‌فکرستیزی

همان‌طور که در مقاله‌ی اول هم گفته شد شکل‌های جدید کنشگری اجتماعی در ایران امروز، حرکت‌هایی غالباً فردمحور یا به تعبیری مبتنی بر «اراده‌ی فرد»، و «بی‌واسطه» هستند. این ویژگی‌ها سبب می‌شود که شهروندان بدون نیاز به هیچ واسطه‌ای (واسطه‌ی تشکل، حزب، سازمان، انجمن و نهاد) به راحتی به آن بپیوندند و در نتیجه بتوانند به شکلی شبکه‌ای و پهن‌دامنه، گسترش یابند؛ و به دلیل عدم برخورداری از مرکزیت و هسته‌ی سازمان‌دهنده‌ی خاص، سرکوبشان هم مشکل‌تر است. اما این «بی‌واسطه‌گی» و نیز «فردمحوری» می‌تواند در صورت سیاسی‌شدن، تاثیرهای منفی هم با خود به همراه بیاورد که یکی از عمده‌ترین‌شان، خطر چیره‌گی پوپولیسم بر این حرکت‌ها است. (5) اتفاقاً نگرانی از «سیاسی‌کردن» این حرکت‌های مدنی جدید، (که باعث تغییر مبارزه برای برابری، به مبارزه بر سر «هویت‌های سیاسی» مختلف مانند انقلابی/ براندازی/ اصلاح طلبی و... می‌شود) نیز از همین‌جا ناشی می‌گردد. تجربه نشان داده است که حرکت‌های شبکه‌ای، بی‌واسطه و فردمحور، به دلیل ساختارشان، پتانسیل آن را دارند که با توجه به میزان گسترش شبکه‌ای و بسیار سریع‌شان، آشکارا در برابر برخی از سیاست‌های دولت‌های اقتدارگرا قد علم کنند و آنان را در بسیاری از حوزه‌ها به عقب‌نشینی وادارند و در پروسه‌ی مبارزه‌ی سنگر به سنگر، تغییرات مثبتی برای کل جامعه به ارمغان آورند. اما سیاسی‌کردن این حرکت‌های نوین اجتماعی، با توجه به ویژگی‌های خاصشان، می‌تواند آن‌ها را در تحلیل نهایی به دام‌چاله‌ی پوپولیسم سیاسی، بکشانند.

برخی از ویژگی‌های تعیین‌کننده‌ی نیروهای پوپولیست، «تکثرستیزی»، «نخبه‌ستیزی»، «محرومیت‌طلبی» و «قطب‌سازی» است. برای نمونه اگر در روند «سیاسی جلوه دادن» حرکت دختران خیابان انقلاب از سوی برخی از نیروهای پوپولیست توجه کنیم به راحتی می‌توانیم این تکثرستیزی و روشن‌فکرستیزی را ببینیم. برای مثال، تلاش‌های جاری پوپولیست‌ها در جهت «یک‌دست سازی کنشگران این حرکت‌ها» به لحاظ سیاسی است که به نوعی معرف تکثرستیزی و تمامیت‌خواهی‌شان است. پوپولیست‌ها معمولاً

با به کارگیری شیون سالاری، این طور وانمود می‌کنند که گویی درد و آلام «توده‌ی مظلوم زنان» را هیچ جریان از قبل موجود (چه گروه‌های سیاسی، و روشن‌فکران، و چه گروه‌های از قبل موجود جنبش زنان) درک نمی‌کنند و ارتباطی میان جریان‌های شناسنامه‌دار جامعه‌ی مدنی و جنبش زنان، با مطالبات «توده‌ی زنان» وجود ندارد! در واقع با چنین شکل‌هایی از سیاسی‌کاری و افسانه پردازی، سعی می‌کنند این حرکت‌های نوین را از همه‌ی جریان‌های از پیش موجود، جدا ساخته و متفاوت جلوه دهند که در نهایت، نیروی پوپولیستی بتواند نماینده‌گی این حرکت‌ها را به دست گیرد، تا با دور زدن مجموعه‌ی نیروهای از قبل موجود در ایران (که می‌دانیم هر کدامشان بخشی از جامعه را نمایندگی می‌کنند) همه‌ی توده‌ها را حول یک نماینده‌گی واحد، گرد آورد. چرا که پوپولیسم به جای سعی و تلاش برای «تشکیل ائتلاف» میان نماینده‌گان بخش‌های گوناگون جامعه، به دنبال پرچم‌سازی و گرد آوردن مستقیم و بی‌واسطه‌ی مردمان منفرد به گرد پرچم خود می‌اندیشد.

از سویی، نیروهای پوپولیست غالبین به دنبال انحلال و ادغام مطالبات متکثر و گوناگون گروه‌های مختلف زنان، حول یک «خواست‌ی به ظاهر اصلی» یا «مفهوم واحد» یا «سمبل»، و یا بهتر بگوییم «نه‌ی بزرگ»، هستند. در واقع گویی همه‌ی مطالبات موجود با برآورده شدن یک «خواست‌ی اصلی» و یا با یک «نه‌ی بزرگ» به تمام بدیل‌های از قبل موجود (روشن‌فکران و همه‌ی گروه‌هایی که هر یک بخشی از این مطالبات را نمایندگی می‌کنند) ممکن و متحقق می‌شود! برای نمونه می‌توان به تلاش برخی نیروهای پوپولیست برای تقلیل و تجمیع مطالبات زنان، در یک مطالبه‌ی خاص و سمبلیک مانند «رفع حجاب اجباری» اشاره کرد. (6)

ساخته و پرداخته کردن یک مطالبه‌ی واحد (به عنوان سمبل و مادر همه‌ی مطالبات) و تحمیل آن بر دیگر نیروها، و قطبی ساختن فضای جامعه حول آن، روش پوپولیست‌ها برای حذف دیگر نیروها است. در واقع پوپولیست‌ها با سرکوب تکثرگرایی، تحقیر منش رواداری، آشتی‌ناپذیر جلوه دادن تفاوت میان نیروهای مختلف اجتماعی و سیاسی و...، در پی ساختن فضاها دو قطبی در جامعه‌اند تا تکثر موجود جامعه را به دو قطب «سیاه و سفید» تقلیل داده و مردم منفرد را حول این دو قطبی‌های ساخته‌گی، به دو دسته‌ی خیر و شر تقسیم کنند. ساخته و پرداخته کردن فضای تقابلی و قطبی‌شده می‌تواند بر حرکت‌های واکنشی و سلبی به راحتی سوار شود. یکی از دلایلش هم این است که چون کنش‌گری جدید اجتماعی (که با فضای مجازی در ارتباط متقابل است) عمدتاً قادر به شکل‌دهی کنش‌های «نه» محور (واکنشی) است که چنین ویژه‌گی‌ای

خواه‌ناخواه پتانسیل آن را دارد که به سمت «دو قطبی‌سازی» گرایش یابد. و از آن جایی که این حرکت‌ها فردمحور است، طبعاً افراد به تنهایی، توان کم‌تری دارند تا در برابر این قطبی‌سازی‌ها مقاومت کنند. در نتیجه با سرعت بیشتری به دام تعصب و دو قطبی‌های ساخته‌گی، گرایش پیدا می‌کنند.

در مجموع حرکت‌های نوین اجتماعی، با توجه به بی‌واسطه بودن و فردمحور بودن‌شان، در صورت سیاسی شدن، ظرفیت و پتانسیل لازم برای جذب گرایش‌های سیاسی پوپولیستی را دارند در صورتی که نیروی پوپولیستی نمی‌تواند به ساده‌گی بر نهادها و سازمان‌های جامعه‌ی مدنی مسلط شود. به این اعتبار به نظر می‌رسد تنها در صورت تبدیل شدن‌شان به پرچمی سیاسی در دست این یا آن گروه سیاسی، می‌توانند در جای‌گاه متکثر و مدنی خود بایستند، گسترش یابند و به تقویت جامعه مدنی کمک کنند. (7)

پوپولیسم، برنده‌ی بلامنازع رقابت سیاسی در حوزه‌ی زنان

واقعیت این است که امروزه در دوره‌ی پساانقلابی، در «نبود ایده‌ی انقلاب» (و یا حداقل بحران این ایده)، و نیز در فقدان نهادها و احزاب انقلابی، و در حالی که جامعه تنها چهل سال از انقلاب‌اش می‌گذرد (و نسل اول انقلاب با همه‌ی سرخورده‌گی‌هایش هنوز هم در جامعه حضور دارد) طبعاً سیاسی کردن و تحمیل بار سنگین «پرچمداری انقلاب» بر دوش حرکت‌های فردمحورانه و بدون میانجی، نتیجه‌ای جز بسترسازی برای سوار شدن نیروهای پوپولیستی بر چنین حرکت‌هایی ندارد. چرا که هدف‌های بزرگ مقیاسی از این دست، نیاز به ابزارهای خاص و متناسب خود دارند. بنابراین خیلی بعید است چنین حرکت‌هایی پتانسیل برپایی انقلابی با «ارزش‌های بدیل» را (که بتواند ساختارهای اصلی جامعه را تغییر دهد) داشته باشند.

«بحران ایده‌ی انقلاب» به حدی عمیق و جدی است که حتا برخی از نیروهای چپ که خود را حامل «ایده‌ی انقلاب» می‌دانند نیز به شدت از آن رنج می‌برند و گرنه لابد ما باید شاهد تلاش‌های جدی و نظام‌مندشان برای ساختن احزاب توان‌مند باشیم. بعید هم هست که با پنجاه بار ریتوییت کردن واژه‌گانی هم‌چون «فضای انقلابی»، «رادیکالیسم» و نظایر این اصطلاحات، بتوان سازمان و حزب انقلابی به وجود آورد، یا «گفتمان انقلابی» را به جای «گفتمان براندازی» نشانند و بحران «ایده‌ی انقلاب» را حل و فصل کرد. چرا که به نظر می‌رسد ایده‌ی سیاسی موجود در جامعه امروز ایران با عنوان «براندازی»، تفاوت بسیاری

با «ایده انقلاب» دارد. زیرا ایده «براندازی» متعلق به دوران پساانقلابی است و آشکارا به سرنگونی دولت‌ها در برخی کشورها، با پشتوانه‌های بین‌المللی (به وسیله جنگ، یا با فشارهایی همچون محاصره، تحریم و...) ارجاع دارد.

در هر حال شرایط برای بازسازی ایده انقلاب آن هم در خاورمیانه وقتی دشوارتر می‌شود که بخش بزرگی از مردم با پوست و گوشت و هستی خود تجربه کرده‌اند که با گسترش فضای قطبی‌شده و رادیکال، به جای مواجهه با تحولات دموکراتیک، سوسیالیستی، لیبرال، و... اتفاق با نیروهای رادیکالی مانند داعش، القاعده، جبهه نصرت، و حداقل با گروه‌هایی مانند اخوان‌المسلمین مواجه شده‌اند. بنابراین تجربه‌ی زیسته‌ی بسیاری از ما مردمان خاورمیانه از انقلاب و رادیکال شدن، لزوم دستیابی به دموکراسی، عدالت اجتماعی، آزادی و برابری نبوده است. از این رو به ساده‌گی و با برساختن «پرچم انقلاب» در حیطه‌ی شعارهای نوستالژیک، نمی‌توان بحران «ایده انقلاب» و نبود احزاب سیاسی استخوان‌دار و با نفوذ را مرتفع ساخت. بنابراین در چنین شرایطی، تحمیل بار انقلابی‌گری بر حرکت‌های مدنی از این دست، به راستی به نفع کدام گروه سیاسی تمام می‌شود؟

برای مثال در دوره‌ی بهار عربی، کشور مصر شاهد حضور کنش‌گری‌های نوع جدید یعنی کنش‌گری «بدون میانجی» بود. ولی این حرکت‌های نوین با تبدیل شدن‌شان به «پرچمی برای انقلاب و تغییرات کلان» در تحلیل نهایی به آنجا ختم شد که تلاش مدنی و جانانه‌ی آنان (در بحران ناشی از افول «ایده انقلاب»)، در بهترین حالت، به «انقلاب اصلاحاتی» تبدیل شود (8) و توسط احزاب سیاسی مثل اخوان‌المسلمین که اتفاق در میان مردم شکل و سازمان‌دهی داشتند مورد استفاده قرار گرفت و طولی نکشید که در نهایت، جامعه به عقب یعنی قدرت‌گیری دوباره‌ی نظامیان بازگشت. در واقع این حرکت‌های نوین اجتماعی، سیاسی شدند و نتیجه‌اش آن شد که با پرداخت هزینه‌های انسانی، انرژی عظیم تحول‌خواهی نهفته در جامعه صرف جابه‌جایی دولت‌هایی شد بدون آن‌که تحولی اساسی در مصر به وجود آید. در حالی که اگر حرکت نوین نسل جوان مصر، به سرعت سیاسی نمی‌شد و پتانسیل و انرژی تحول‌خواهی جامعه به شیوه‌ی فتح «سنگر به سنگر» (9)، به منظور تغییرات پیوسته و فشار آوردن بر دولت ضعیف‌شده‌ی حسنی مبارک هدایت می‌شد، چه بسا دستاوردهای بیشتری از آن چه امروز به دست آورده، می‌داشت.

در هر صورت منظور آن است که با توجه به مجموعه تحولات ایران و منطقه‌ی خاورمیانه، و در شرایط بحران «ایده انقلاب» و نبود

سازمان‌ها و احزاب انقلابی، سیاسی کردن حرکتهای اجتماعی نوین (با توجه به ظرفیت پوپولیسم‌پذیری خود این حرکتهای بدون میانجی و فردمحور) در وضعیت کنونی ایران، صرفن می‌تواند به پوپولیسم راست‌گرا دامن بزند. (10)

سیاسی‌کردن مساله حجاب

یکی از مشکلات تاریخی زنان در اغلب کشورهای اسلامی - از جمله ایران - این بوده است که بدن و نحوه پوشش زنان، در منازعات و درگیری‌های سیاسی، و یا حتی قومی، به عنوان «پرچم» و نمادی از هویت سیاسی حاکمان - یا جانشینان حاکمان - استفاده شده است؛ گاه از زنان و پوشش‌شان، «پرچمی» برای نشان‌دادن «اسلامی» بودن جامعه، گاه به عنوان «پرچمی» برای مدرن بودن ایران، و گاه هم‌چون «پرچمی» برای «استقلال‌خواهی قومیتی» و... استفاده شده است. از این رو به نظر می‌رسد برای دستیابی زنان به کنترل بر پوشش‌شان، اتفاق می‌بایست از درگیرکردن پوشش و بدن زنان در رقابت‌ها و منازعات گروه‌های مختلف سیاسی، پرهیز کرد. زیرا درگیرکردن بدن و پوشش زنان در منازعات سیاسی، نمی‌تواند «منطق اصلی» تحمیل حجاب اجباری (منطقی که مساله پوشش زنان را نه موضوعی خصوصی و مربوط به زنان، بلکه مساله‌ای سیاسی می‌داند) را هدف بگیرد، آن را از درون بی‌معنا سازد و موتور محرک‌اش را از کار بیاندازد. چرا که اساس حجاب اجباری از دل همین درگیری‌ها و منازعات سیاسی بر جامعه تحمیل شد و گروه‌های تندروی اسلامی، «حجاب» را به پرچم و «هویت سیاسی» خود و نمادی برای «اسلامیت جامعه» تبدیل کردند (در مقابل نمادسازی رقیب‌شان که از آن، برای نشان دادن «مدرنیت جامعه» استفاده کرده بود) و تنها چند ماه پس از به قدرت رسیدن، آن را بر تمامی جامعه حاکم کردند. حال اگر قرار باشد، باز هم گروه‌های سیاسی دیگری، «بی‌حجابی» را به عنوان پرچم و «هویتی سیاسی» برای خود و دستیابی به قدرت تبدیل کنند (مثلن آن را در ارجاع به گذشته، به عنوان نمادی سیاسی و هویتی برای «مدرن نشان دادن» بازتولید کنند) نه تنها نمی‌تواند منطق «تحمیل و اجبار به خاطر اهداف کلان سیاسی» را ابطال کند بلکه به بازتولید انگیزه‌ی سیاسی مدافعان تحمیل حجاب منجر می‌شود و درگیری‌ها در این زمینه را افزایش و خشونت‌بارتر می‌سازد. در واقع با چنین روی‌کردی، نقد حجاب اجباری، به جای آن که بر هسته‌ی اصلی‌اش یعنی نقد «تحمیل و اجبار» متمرکز شود به مساله‌ی فرعی «حجاب/بی‌حجابی» تقلیل می‌یابد و به جای آن که «ارزشی بدیل» را جای‌گزین کند، عملن «آن روی دیگر سکه‌ی ارزش‌های موجود» را بازآفرینی می‌کند.

از سوی دیگر با چنین روی‌کردی به جای آن که بر راه‌کار اصلی «مبارزه با حجاب اجباری»، یعنی خارج کردن این سلاح از دست دولت‌ها و سوق دادن‌اش به حوزه‌ی خصوصی شهروندان (کنترل آن توسط خود زنان)، تمرکز یابد، این موضوع را همچنان در حوزه‌ی سیاسی نگه می‌دارد در نتیجه، هر دوره‌ای که درگیری‌های سیاسی حاد می‌شود مجدداً این پرچم توسط گروه‌های سیاسی هر دو سوی منازعه، برافراشته می‌شود. (11) هم از این رو تحول اساسی برای به دست‌گیری کنترل زنان بر پوشش‌شان، زمانی تحقق خواهد یافت که اساساً این مسأله از حوزه‌ی سیاسی و دولتی، به حوزه‌ی شخصی رانده شود.

بالاخره یک روزی باید این دور تسلسل پایان یابد و استفاده از «پوشش زنان» برای پیشبرد اهداف سیاسی دولت‌ها و گروه‌ها، از فرهنگ سیاسی جامعه رخت بریندد. آن هم در جوامع پرتنش، بی‌ثبات و «دولت محور» مانند ایران که به نظر می‌رسد فرهنگ سیاسی جامعه‌ی ما به جای یافتن سازوکار هم‌زیستی میان گروه‌های مختلف مردم (با نگرش‌ها و عقاید و سبک‌های مختلف زنده‌گی) به طور تاریخی به دنبال آن است که هر چند سال یکبار، با پرداخت هزینه‌های سنگین، بخشی از جامعه را بر بخشی دیگر حاکم کند و اگر قرار باشد این جابه‌جایی‌ها همواره حول «پرچمی مزین به یک نوع پوشش خاص زنان» پی‌گیری شود، طبعاً هیچ‌گاه زنان از قشرهای مختلف و گروه‌های متنوع عقیدتی به طور واقعی به کنترل بر پوشش خود دست نخواهند یافت و نسل‌های آینده زنان هم از ترکش‌هایش صدمه خواهند دید.

19 ژانویه 2019

منتشر شده در:

[/https://noushinahmadi.wordpress.com](https://noushinahmadi.wordpress.com)

پا نوشت‌ها :

1- دختران خیابان انقلاب و ظهور کنش‌گران جدید اجتماعی، 15 اسفندماه 1396: <http://yon.ir/rJtBz>

چرا حرکت دختران خیابان انقلاب گسترش نیافت، 27 آذرماه ماه 1397: <http://yon.ir/0xM8u>

3- بیشک اگر حرکت دختران خیابان انقلاب واقعاً تاثیرگذار و مهم نبود، بررسی آن از زوایای گوناگون نیز اصلن ضرورتی نمی‌یافت. اما

برخی از ما، به دلیل تعلق شدید عاطفی‌مان به حرکت دختران خیابان انقلاب، این حرکت را کاملن از بستر مادی و اجتماعی‌اش جدا می‌کنیم و ناخواسته به آن نوعی تقدس می‌بخشیم، گویی برای حمایت و دفاع از این حرکت، نیاز داریم که آنرا منزه بدانیم. این در حالی است که ایجاد هاله‌ای از تقدس، گرداگرد حرکت‌های اجتماعی و مدنی، اتفاق می‌تواند آن حرکت‌ها را مسخ و سترون کند و از گسترش باز دارد چرا که گویی فقط «قهرمانان» و زنان «استثنایی» امکان پیوستن به چنین حرکتی را دارند! وقتی هم به دلایل بسیار، گسترش نیافت به جای آن‌که به جست‌وجوی دلایل‌اش باشیم، به نوعی رفع مسوولیت می‌کنیم و می‌گوییم که این حرکت، اصلن سمبولیک بوده و لزومی ندارد که گسترش پیدا کند! از سوی دیگر، تعلق شدید عاطفی و پوشاندن لباس تقدس بر این حرکت‌ها، فضا را ناخواسته چنان قطبی می‌کند که گویی یا باید له و یا علیه آن بود، و بنابراین انگار نمی‌توان و نباید فراتر از این دو قطبی‌سازی، آن را مورد بررسی قرار داد و برای حرکت‌های آینده از آن درس گرفت!

4- برای مثال یکی از دلایلی که افشار متوسط شهرهای بزرگ به طور گسترده به حرکت‌های اعتراضی دی ماه سال 1396 نپیوستند، احتمالن ناشی از «خودآگاهی انباشته از تجربه‌های سیاسی مختلف آن‌ها» نسبت به شهرهای کوچک بوده است؛ تجربه‌هایی که مانع از آن می‌شد به شکلی وسیع به حرکت‌هایی بپیوندند که فضای «ابهام آلود» سیاسی حول آن شکل گرفته بود. چرا که به هر حال ساکنان شهرهای بزرگ به ویژه افشار متوسط آن، در طول دهه‌ها، امکان آزمون و خطای سیاسی در حرکت‌های گوناگون مدنی و سیاسی را بیش از ساکنان شهرهای کوچک داشته‌اند. هم‌چنین به دلیل برخورداریشان از دایره‌ی وسیع‌تر امکانات و انتخاب گزینه‌ها، با وسواس و سبک و سنگین کردن‌های بیشتر به حرکت‌های مختلف می‌پیوندند. از سوی دیگر همان‌طور که در مقاله‌ی پیشین اشاره شد، نسل میانی که عمدتاً هدایت‌گر تحولات در ایران امروز هستند، به دلیل تجربه‌های ناموفق سیاسی گذشته‌شان اساسن به حرکت‌های سیاسی‌شده‌ی توده‌وار و غیرشناسنامه‌دار، با شک و تردید می‌نگرند.

5- عوام‌گرایی یا پوپولیسم، آموزه و روشی سیاسی است در جانبداری، یا طرفداری نشان دادن از حقوق و علایق مردم عامه در برابر گروه نخبه. (ویکی‌پدیا)؛ در مورد رشد گرایش‌های پوپولیستی در کشورهای غربی، می‌توان به مجموعه ترجمه‌های عرفان ثابتی در سایت آسو مراجعه کرد.

6- این نوع بازنمایی سیاسی و گردآوردن همه‌ی مسایل زنان حول یک خواسته‌ی «اصلی» مانند مساله‌ی حجاب، در فردای ایران نیز مشکل‌ساز خواهد بود، زیرا با توجه به آن که بحث لغو اجباری بودن حجاب از سوی حکومت‌ها به نوعی در میان اکثریت جامعه به یک ارزش تبدیل شده است، در هر دگرگونی بزرگ بدیل‌ساز در آینده، خواه ناخواه بساط حجاب اجباری برچیده خواهد شد، ولی مشکل اینجا است که وقتی به این گونه بازنمایی شود که گویی «همه‌ی خواسته‌های زنان» با تحقق این خواسته‌ی اصلی، حل و فصل می‌شود، بنابراین بقیه‌ی مطالبات زنان در سایه‌ی آن، می‌تواند مورد بی‌توجهی قرار بگیرد چرا که سیاست‌مداران به راحتی ادعا خواهند کرد که با لغو اجبار حجاب، زنان را به تمام خواسته‌هایشان رسانده‌اند!

7- نیره توحیدی، در مصاحبه‌ای با کیهان لندن در مورد حرکت دختران خیابان انقلاب می‌گوید: «برای تقویت و تداوم این کمپین بهترین رویکرد این است که از این زنان مبارز و حوطلب حمایت شود، تنوع و تکرار آنها به رسمیت شناخته شود، به آنها قیم‌آبانه برخورد نشود، جناح‌ها و گروه‌های سیاسی مختلف سعی نکنند از این حرکت به اصطلاح امتیاز بگیرند و آن را به سمت جریان‌های سیاسی خود بکشانند.»
<http://yon.ir/LkIdV>

8- به قول «آصف بیات» (که تحقیقات بسیاری در چند و چون شکل‌گیری و نتایج بهار عربی کرده است) در نبود «ایدی‌های انقلاب» جنبش مصر که با این شیوه‌های جدید کنشگری به وجود آمد، در نهایت توانست به «انقلاب اصلاحاتی» تبدیل شود. انقلاب‌های اصلاحاتی، انقلاب‌هایی است که به باور آصف بیات از لحاظ تاکتیکی چشم‌گیر بودند اما از اندیشه‌های انقلابی و چشم‌اندازی برای تغییر بی‌بهره ماندند.
<https://www.radiozameh.com/419778>

9- رجوع کنید به مقاله‌ی «نمودهای کنشی یک انقلاب بی‌کنش»، به قلم محمدرضا نیکفر،
<https://www.radiozameh.com/374897>

10- نگارنده با هیچ یک از گرایش‌های سیاسی موجود، مخالفت خاصی ندارد، چرا که همه می‌دانیم گرایش‌های اجتماعی و سیاسی مختلف، نماینده‌ی بخش‌های مختلف جامعه هستند که باید حضور و فعالیت آزاد همه‌گی‌شان در جامعه تضمین شود، اما تمرکز در این مقاله بر آن است که هر هدفی، ابزارهای متناسبی را می‌طلبد، و در صورت نشناختن صحیح این ابزارها، و تحمیل هدف‌هایی نامتناسب، نه تنها به بالنده‌گی آن حرکت و ارتقای جامعه مدنی کمکی نمی‌کنیم، بلکه نمی‌توانیم با این

ابزارها، به این هدف‌های نامناسب، هم دست یابیم.

11- ورود بحث «پوشش زنان» به عرصه‌ی منازعات سیاسی در جهان اسلام، به نوعی مشابه ورود بحث «سقط جنین» به عرصه‌ی منازعات سیاسی در جهان مسیحیت بوده است. در برخی از کشورهای غربی سقط جنین به طور تاریخی به منازعات سیاسی ورود پیدا کرده بود، به طوری که حتی امروز هم حق سقط جنین زنان به یکی از بهانه‌ها برای بازگشت «پوپولیست‌های راست» به عرصه‌ی قدرت تبدیل شده است. برای نمونه می‌بینیم که مثلن در آمریکا، دونالد ترامپ در کارزار انتخاباتی‌اش به حمایت از لغو قانون آزادی سقط جنین می‌پردازد، و یا جرج دبلیو بوش در سال 2003 دستور می‌دهد حکم آزادی کامل سقط جنین که توسط بیل کلینتون صادر شده بود، لغو گردد. البته در کشورهای غربی از آن جایی که سازوکارهای دموکراتیک در چالش میان نیروهای سیاسی، مساله‌ای جا افتاده است، ما شاهدیم که مثلن در همین یکی دو سال اخیر حق سقط جنین که مانند حق انتخاب پوشش، موضوعی مربوط به حق کنترل زنان بر بدنشان است، در کشورهایی مانند ایرلند یا آرژانتین به «رفراندم» گذاشته می‌شود. می‌خواهم بگویم که وقتی برخی از حقوق مربوط به زنان، به شکل تاریخی به عرصه‌ی منازعات گروه‌های سیاسی وارد می‌شود، در «بهترین حالت‌اش» به ناگزیر به «رفراندم» هم می‌کشد! و در بدترین حالت، مثل جامعه‌ی ما در دور تسلسلی گرفتار می‌شود که گویی از آن، راه خروجی متصور نیست.